گفت‌وگو با «حسن انوشه» درباره تعلیم و تربیت در سنت ادبی ایران

جوانان به صورت مداوم بمباران می‌شوند

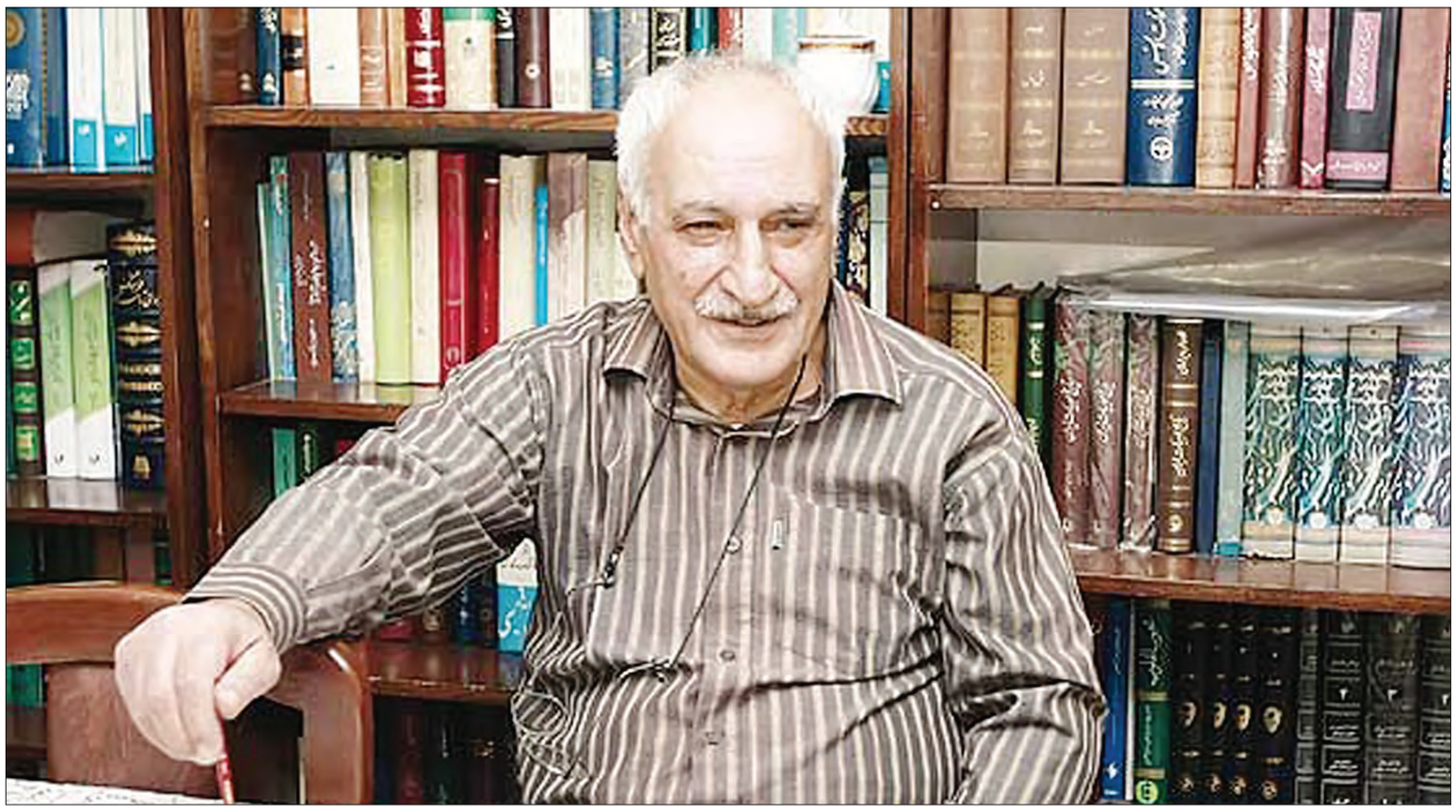

رضا نامجو
خبرنگار

«اساسا ادبیات، تعلیمی است و نمی‌دانم چرا باید بگوییم از آن غافل شده‌ایم. مگر این که بخواهیم بگوییم ادبیات مستقیما باید با تعلیم سر و کار داشته باشد. حساب ادبیات تعلیمی از مابقی گونه‌های ادبی جدا نیست چرا که اصولا ادبیات برای اعتلای روح آدمیان پدید می‌آید. منتها یک شاخه از ادبیات وجود دارد که چه‌بسا تعلیمی‌تر است. شاخه‌ای که تعلیمی‌تر است بر قصدش یعنی تربیت کردن تصریح دارد». جملات بالا نظرات حسن انوشه درباره تعلیمی بودن یا نبودن ادبیات است. به نظر انوشه «ادبیات برای اعتلای روح و روان انسان پدید می‌آید و بار تعلیمی بودن را درون خود دارد و لزومی ندارد بگوید من می‌خواهم شما را تربیت کنم». برای پی‌ریزی یک بحث چالشی درباره گرفتاری‌هایی که ادبیات در شرایط کنونی با آن دست به گریبان است و همچنین تلاش برای به دست آوردن پاسخی در مورد علت اصلی عدم کارآیی آموزه‌های اجتماعی موجود در سنت ادبی ایران با این استاد دانشگاه گفت‌وگویی انجام داده‌ایم که شرح آن را در ادامه می‌خوانید.

• در دنیای امروز و در قرن بیست و یکم جامعه ایرانی از سنت ادبی که گذشتگان برای او به یادگار گذاشته‌اند به خوبی پاسداری می‌کند؟

به نظر من بله. در ادبیات انگلیسی هم ۵ قله دارند و بقیه در نقطه پایین‌تری قرار دارند. در ادبیات فارسی هم بعضی از بزرگان در اوج و بقیه پایین‌تر هستند. اعتقادی به این موضوع ندارم که ادبیات تعلیمی در حال فراموش شدن است.

• تعلیم و تربیت در گلستان و بوستان سعدی مورد توجه قرار گرفته است. آیا ما ایرانیان در حال حاضر از این نگاه جامعه‌شناسانه سعدی بهره‌مند می‌شویم؟

این مطالب طی مدت‌های طولانی بخشی از کتاب‌های درسی ما در مکتبخانه‌ها را تشکیل دادند. در ضمن سیر تحول جامعه را هم باید در نظر بگیریم. در یک دوره زمانی علاوه‌بر بوستان و گلستان، کتاب ملاحسین واعظ کاشفی را تدریس کردند. امروز یک فرد در جامعه از ۱۰۰ نقطه، بمباران می‌شود. مطبوعات، تلویزیون، شبکه‌های ماهواره‌ای، مدرسه و... فضاهایی هستند که درصدد تعلیم و تربیت هستند. بنابراین، این قضیه دیگر در انحصار کتاب قرار ندارد.

• ظاهرا در حال حاضر با نوعی تضاد مبنی بر این که یا سنت ادبی که از آن سخن می‌گوییم در حال حاضر کارآیی عملیاتی شدن خود را از دست داده یا ما با نوعی غفلت از سوی افراد مختلف مرتبط در این حوزه مواجهیم؛ این برداشت درست است؟

باید این نکته را در نظر داشته باشیم که تربیت متوجه فردی به سن و سال من نیست. تربیت را از موقعی شروع می‌کنند که انسان در خانواده رشد می‌کند و در ادامه وارد مدرسه می‌شود. در این دو محل افراد زیادی هستند که به جوانان و نوجوانان ما توجه کرده‌اند. «مهدی آذر یزدی» یکی از این افراد است. این حرکت‌ها با ظهور افرادی مثل ایرج میرزا، عباس یمینی شریف، پروین اعتصامی، غلامرضا رشید یاسری و ملک‌الشعرای بهار صورت گرفته است. کار همه نام‌هایی که به آنها اشاره کردم دارای درون‌مایه‌های فراوانی از ادبیات تعلیمی است.

• تفاوت این تعلیمی بودن در دوران معاصر با آنچه در شیوه قدما مرسوم بود در کجاست؟

تفاوت اینجاست که درونمایه‌های تعلیمی از شعر بیرون آمده و وارد نثر و داستان شده است. از سال‌های پیش ما افرادی را داریم که برای جوان‌ها و نوجوان‌ها کتاب‌هایی برای کودک و نوجوان می‌نوشتند و هنوز هم این کار را انجام می‌دهند. اما اگر صحبت بر سر آن است که مایه‌های ادبی موجود در بوستان و گلستان در این کارها وجود ندارد حرف دیگری است و به همان قله‌هایی برمی‌گردد که به آنها اشاره کردم. گلستان سعدی در نقطه بالاتری است و از حد جوان و نوجوان عبور کرده است.

• در این که امروز افرادی هستند که در کارهایشان درونمایه تعلیمی وجود دارد، شکی نیست. بحث آنجاست که شخصی مثل سعدی در توسعه آموزه‌های اخلاقی در جامعه زبان منحصر به فردی دارد که در آن به معضلاتی اشاره دارد که جامعه هنوز هم درگیر آنهاست.

به اعتقاد من روابط اجتماعی موجود در جامعه به نحوی دچار دگرگونی شده که نوع پرداخت‌ها متفاوت شده است. اولا تلقی ما از ادبیات (نه تنها در ایران بلکه در جهان) متفاوت شده است. در ضمن گستره ادبیات و دامنه ادبیات افزایش یافته است. دیگر نمی‌توان به صرف دو بیت شعر خواندن و یک حکایت تعریف کردن کودک را نصیحت کرد و قصدمان این باشد که با آن دو بیت شعر یا آن یک حکایت آدمی را بسازیم. مناسبات اجتماعی اساسا تغییر کرده است. معتقدم ما در یک مرحله بحرانی هستیم. این مرحله بحرانی که ما هنوز از یک مرحله ابتدایی وارد جهان صنعتی نشده‌ایم. در بین این تحولات برخی بحران‌ها پدیدار شده‌اند که یکی از آنها همین بحران‌های اخلاقی است.

• تا چه زمانی با این تحولات و بحران‌ها دست و پنجه نرم می‌کنیم؟

معتقدم این تحولات تغییر خواهند کرد. البته که تا زمانی که با آنها دست و پنجه نرم می‌کنیم آسیب‌هایی هم متوجه ما خواهد بود. ممکن است تاثیرگذار باشیم اما تأثیر گذاشتن با تغییر دادن تفاوت فراوانی دارد. در شرایط کنونی مشکلات و موضوعاتی که به آدمی هجوم می‌آورند با گذشته تفاوت اساسی دارند. صحبت بر سر یک کتاب یا صد کتاب نیست. امروز انواع کتاب‌ها و رسانه‌های دیداری و شنیداری وجود دارند که همگی روی انسان اثر می‌گذارند. به علاوه این که ما باید این مرحله بحرانی را با وجود تمام صدماتی که به واسطه قرار داشتن در این مرحله خواهیم خورد پشت سر بگذاریم.

• منظور شما از به کار بردن این جمله که گستره ادبیات تعلیمی وسیع‌تر شده است، چیست؟

ادبیات به صورت ناخودآگاه نقش تعلیمی را حفظ کرده اما در گذشته ادبیات تعلیمی به نحوی بود که امروز آن نحوه مورد بحث نیست. به بیان دیگر نحوه تعلیمی بودن در ادبیات امروز با آنچه در گذشته مطرح بود، متفاوت است. به همین دلیل دیگر با نقل کردن یکی، دو قصه از ابن‌یمین و خواندن یک شعر از ایرج میرزا یا حسین گل گلاب نمی‌توانیم جوان را بسازیم. جوان در معرض صدها رسانه‌ای است که هر کدام به سهم خود در او اثر می‌گذارند. تأثیر فقط مربوط به ادبیات کلاسیک نیست. چیزهای دیگری هم هستند که روی جوان اثر می‌گذارند و هر کدام از آنها را هم می‌توان گونه‌ای از ادبیات دانست.

• بنابراین ادبیات کلاسیک ما به اندازه سهمی که دارد توانسته آن تاثیرگذاری را داشته باشد؟

حتما. آنچنان که در روزگاری تنها ۲ تا ۳ درصد جامعه ما توانایی خواندن و نوشتن دارد اما الان که با شما صحبت می‌کنم این عدد به آستانه ۹۰ درصد رسیده است. در حال حاضر کمتر خانواده‌ای را می‌توانید پیدا کنید که کسی توانایی خواندن و نوشتن در آن نداشته باشد. این افراد قطعا کتاب، روزنامه و مجله می‌خوانند و از همه اینها تأثیر می‌گیرند. حتی رادیو و تلویزیون هم به نحوی ادبیات را به انسان‌ها القا می‌کنند. اما اگر معضلاتی در جامعه اتفاق می‌افتد و ما نمی‌توانیم برای آنها دلایل مدون بیاوریم به سبب اتفاقات و تحولاتی است که در بستر جامعه در حال شکل‌گیری هستند و ما وارد یک مرحله تازه می‌شویم. نفس پشت سر گذاشتن یک مرحله و ورود به مرحله‌ای تازه سراسیمگی‌هایی را در جامعه ایجاد می‌کند.

> **با گذشت زمان جنبش عیاری از راه خود منحرف شد و از دل همین جریان «شعبان بی‌مخ»ها هم بیرون آمدند. در این جا می‌رسیم به یک سیر تاریخی محتوم که بر اساس آن هر چیزی دست آخر به انحراف کشیده می‌شود**

• در این بین ما افراد تلاشگری هستیم یا برای ورود به مرحله جدید رفتار منفعلانه‌ای از خود نشان می‌دهیم؟

ما داریم تلاش می‌کنیم. حتی معتقدم ما داریم خوب تلاش می‌کنیم. در این جامعه ریا، دروغ، دزدی و دورنگی هست و من آن را انکار نمی‌کنم. اما ساخت اجتماعی ما به نحوی است که همه اینها وجود دارند اما به گمان من ما داریم به مرحله‌ای نزدیک می‌شویم که می‌شود امیدوار بود رذیلت‌های اخلاقی که به آنها اشاره کردم در آن مرحله کمتر باشد و چه بسا اصلا وجود نداشته باشند.

• قصه زندگی «رابین هود» به عنوان یک راهزن زمینه‌ساز تولید فیلم‌های متعددی است که نکات تعلیمی زیبایی هم از دل آنها استخراج می‌شوند. اما در سنت ادبی خود عیارانی را داریم که به مراتب مفاهیم بزرگتری را در دل حرکت اجتماعی‌شان داشته‌اند اما امروز اصلا خبری از شرح رفتار و حرکت‌های آنها نیست. به نظر شما این مثال نشانی از یک غفلت نابخشودنی نیست؟

در جامعه ما عیارانی بودند که از زورمندان می‌گرفتند و به ستمدیدگان می‌دادند. برخی از اینها حتی به حکومت رسیدند. یعقوب لیث یکی از همین عیاران بود که به حکومت رسید. اما مشکل این است که فرهنگ ما برد جهانی پیدا نکرده است.

• بر دوطنی چطور؟

ما نیامده‌ایم این موارد را به مردم بگوییم. ما بسیاری از نمونه‌های دیگر را هم داشته‌ایم که جماعت فتیان را تشکیل دادند. آنها از ستمگران می‌گرفتند و به ستمدیدگان می‌دادند. یا نمی‌گذاشتند ستمگران به مظلومان ظلم کنند. گرچه با گذشت زمان این جنبش راه خود منحرف شد و از دل همین جریان «شعبان بی‌مخ»ها هم بیرون آمدند. در این جا می‌رسیم به یک سیر تاریخی محتوم که بر اساس آن هر چیزی دست آخر به انحراف کشیده می‌شود.

• دلیل این مسیر محتوم چیست؟

عدم پیرایش. هر چیزی که پیراسته نشود به این روز گرفتار می‌آید و این گونه است که از یعقوب لیث می‌رسیم به شعبان بی‌مخ و بالاشمل لات و نظایر اینها.

• منظورتان از پیرایش به صورت مصداقی چیست...

در مورد رابین هود می‌توان این توضیح را داد. احتمالا در ادبیات انگلیسی شخصیت رابین هود را خیلی پرورانده‌اند. آن گونه که می‌دانید رابین هود در آن جا در مقابل قدرت مسلط جامعه شورش کرد. یعنی جلوی یک نظام صف‌آرایی کرد. در جامعه ما هم یعقوب لیث در مقابل خلافت بغداد قد علم کرد. در ادامه کسانی را به دنبال خود کشاند و جنبش را ایجاد کرد.

• چرا؟

سیل تحول یک جامعه در پاره‌ای از موارد توسط بیگانگان منقطع می‌شود. ما صرفا گرفتار عوامل درونی نبودیم. عوامل بیرونی هم روی ما اثرگذار بودند. ما آن قدر در مقابل حملات ترک، تازی و مغول قرار گرفتیم تا به این جا رسیدیم. باید بپذیریم که سرزمین ما در طول تاریخ چهارراه حوادث بوده است. بنابراین بیگانگان نگذاشتند ما سیر طبیعی خود را طی کنیم. از سوی دیگر شرایط جامعه به سمتی پیش رفته که افراد در خانواده و در بیرون از آن کاملا متفاوت هستند. این خود نوعی از ریاست است. برخی از افراد در جامعه ما ریاکار شده‌اند. برخی از افراد به واسطه شرایط اجتماعی چنین رفتارهایی از خود نشان می‌دهند.

دست به گریبان مصائب گذشتگانیم

پوریا زرّین‌فر
روان‌درمانگر
وروانشناس بالینی

در این مقاله نگارنده بر آن است تا به این پرسش که «چرا آموزه‌های گذشتگان ما، امروز کارآیی ندارد و اگر زمانی کارآیی داشته‌اند چرا اکنون کارآیی خود را از دست داده است؟» پاسخ دهد. برای بررسی این موضوع به‌عنوان مقدمه باید به این نکته مهم اشاره کرد که ادبا، شعرا و عرفای بزرگ کشورمان که از مفاخر ادبیات جهان هستند را می‌بایست در بستر، بافت و زمینه عقلی و شناختی زمانه خودشان بررسی کرد. نگاهی هرمنوتیک و تفسیری از سخنان این اکابر و بزرگان جز در پرتو شناخت فلسفه‌ها، باورها و پنداشت‌های زمانه آنان میسر نیست و هر تطبیق و تفسیری از سخنان این بزرگان اگر تفاوت‌های شناختی، باورهای فلسفی و دانش محدود گذشته را مطمع نظر قرار ندهد، جز تفسیری به رأی و خودمیان‌بینی چیزی نخواهد بود.

در وهله نخست شاید بهتر است به این سوال پاسخ داده شود که آموزه‌های ادبا و علما، حکیمان و طبیبان بزرگ پیشین، آیا در زندگی گذشتگان ما کارآیی داشته است که ما توقع کارآیی در زندگی پیچیده امروزی را از آنها داریم؟ آیا گذشتگان ما توانستند پرسش‌ها و مسائلی که در زمانه خود با آنها مواجه بودند را حل کنند؟ به‌طور مثال آیا ادبای تعلیمی گذشته که داعیه شناخت و تربیت انسان و اجتماع را داشتند، پرده از پیچیدگی‌های روان انسان یا تحولات اجتماعی برداشتند؟ شیمیدان‌های گذشته که در پی یافتن کیمیا بودند تا با آن اشیاء را به طلا بدل کنند، آیا آن را یافتند؟ یا طبیبان گذشته که به دنبال اکسیر جوانی بودند تا با آن عمر بشر را طولانی‌تر سازند، آیا به آن دست یافتند؟ یا منجمان و ستاره‌شناسان باستانی که بر این باور بودند که از حرکت ستارگان می‌توان آینده و سرنوشت مردمان را پیش‌بینی و پیشگویی کرد، آیا موفق به این کار شدند؟ پاسخ به همه موارد فوق منفی است. واقعیت این است که گذشتگان ما در مسائلی که مربوط به شناخت انسان، شناخت طبیعت و موضوعات عینی‌ای که امروزه در حوزه علم قرار می‌گیرند، طی هزاران سال حتی به اندازه یک ماه یا یک روز در زمان ما هم، نمی‌توانستند پیشرفت بکنند و نکردند. واقعیت دیگر آن که آموزه‌های ادبا، خواب‌گزاران، طبیبان، حکیمان و دیگر صاحب‌نظران گذشته هرگز نتوانست به سوالات مهم بشر پاسخ دهد. آموزه‌های گذشتگان نتوانست بیماری‌هایی که جان میلیون‌ها نفر را گرفت مداوا کند. این آموزه‌ها از افزایش طول عمر انسان ناتوان ماند. حقیقت آن است که بسیاری از قوانین حاکم بر جهان که امروز برای ما روشن و واضح است برای گذشتگان کشف نشده و لاینحل باقی مانده بود و در تحلیل نهایی اعیان و بزرگان گذشته از توصیف، تبیین، پیش‌بینی و کنترل بسیاری از قوانین و قواعد طبیعت که برای انسان امروز مکشوف است، عاجز بوده‌اند.

درواقع این علم و روشمندی علمی بود که توانست پاسخ بسیاری از سوالات ما را عرضه کند و با روشی منطقی، کارکردگرا و اثبات‌گرا به شناخت روابط و قوانین طبیعت دست یابد و جهان را بشناسد و به تغییر آن در جهت منافع خود بپردازد. اگر به اطراف خود نگاهی گذرا بیندازیم، فناوری‌ها، ابزارها و وسایلی را می‌بینیم که همه و همه جز در سایه دقتی که علم به ارمغان آورده است، میسر نمی‌شد. دقت و صحتی که بر گذشتگان ما پوشیده و پنهان مانده بود و تنها در خلال زمان و با تلاش‌های فکری فلاسفه و اندیشمندان و کوشش‌های سالیانه دانشمندان علمی پا به حریم دانسته‌های انسان گذاشت.

نکته بسیار مهمی که در این مباحث باید مدنظر قرار داشت این است که آموزه‌ها، حکمت‌ها، پندها و به‌طور کلی همه گزاره‌هایی که از گذشتگان ما به یادگار باقی مانده آیا قواعد منطقی و عقلانی در آن به کار بسته شده است یا خیر؟ چیزی که به نام علم می‌شناسیم دانش‌هایی است که از تجربه حسی برآمده و ویژگی‌هایی همچون ابطال‌پذیری، خردگرایی و تکرارپذیری را حایز است.

ادامه در صفحه ۱۱

ذره بین

هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست

امیر اثنی‌عشری
دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی و خواننده موسیقی ایرانی

در مجال پیشین از سعدی و نظریات او در باب تعلیم و تربیت سخن گفتیم. برای خوانندگانی که احتمالا آن نوشته را نخوانده‌اند به‌طور خلاصه می‌گوییم که تعلیم و تربیت از نظر سعدی به عواملی از جمله محیط و تأثیر همنشینی، مسأله اصل و گوهر یا همان وراثت، اهمیت سن یادگیری در تعلیم و تربیت باز بسته است. سخن تا بدان جا رسید که دوران کودکی مرحله اطاعت از مربی و زمان زحمت برای آموختن است که نتیجه این زحمات در بزرگی آشکار می‌شود. در حقیقت آموزش و پرورش و زحمت در این مرحله، سرمایه‌گذاری برای دوران بزرگسالی است:

ندانی که سعدی مراد از چه یافت/ نه هامون نوشت و نه دریا شکافت/ به خردی بخورد از بزرگان قفا/ خدا دادش اندر بزرگی صفا/ ر آن کس که گردن به فرمان نهد/ بسی بر نیاید که فرمان دهد/ هر آن طفل کاو جور آموزگار/ نبیند، جفا بیند از روزگار

(بوستان، باب ۷: ۳۵۷)

نکته مهم در ابیات بالا اینجاست که سعدی صفا یافتن خود را نتیجه قفا خوردن (پس گردنی) دانسته است که در شیوه تعلیم و تربیت قدیم و حتی همین چندسال گذشته نیز امری رایج بوده است، درحالی که امروزه علم روانشناسی، نادرستی این شیوه تربیتی را به وضوح ثابت کرده است.

سعدی در جای دیگری نیز ضمن این که اصل را بر تشویق می‌نهد، اذعان دارد در صورتی که موثر واقع نشد، تنبیه را روا می‌داند:

بسا روزگارا که سختی برد/ پسر، چون پدر نازکش پرورد / خردمند و پرهیزکارش برآر/ گرش دوست داری بنازش مدار/ به خردی درش زجر و تعلیم کن

به نیک و بدش وعده و بیم کن/ نوآموز را ذکر و تحسین وزه/ ز توبیخ و تهدید استاد به

«بوستان، باب هفتم در تعلیم و تربیت»

مولانا نیز تنبیه را یکی از روش‌های موثر تربیت دانسته و حتی تنبیه بدنی را نیز جایز می‌شمارد و در مقام جواز تنبیه بدنی این نکته را ذکر کرده است که معلم، امین و نایب‌حق است و هرگز به‌منظور انتقامجویی و نفع شخصی، شاگرد را تنبیه نمی‌کند، بلکه فقط برای اصلاح و تربیت او چنین اقدامی می‌کند. عنصرالمعالی نیز بهره‌گیری از تشویق و تنبیه را در علم‌آموزی و تربیت، لازم می‌داند و می‌نویسد: «هر هنری و فضلی روزی به کار آید، پس در فضل و هنر آموختن تقصیر نباید کردن و در هر علمی که مر او را آموزی، اگر معلمان از بهر تعلیم مر او را بزنند، شفقت مبر، بگذار تا بزنند که کودک علم و ادب و هنر به چوب آموزد نه به طبع خویش.»

بعد از ذکر نمونه‌های کوچکی از بسیار در این باب، موضوع تنبیه را که در فرهنگ گذشته ما ریشه عمیقی دوانیده است، کمی موشکافانه مورد بررسی قرار می‌دهیم. چنان که امروزه می‌دانیم آموزش، به فعالیت‌های از پیش طرح‌ریزی شده‌ای گفته می‌شود که با هدف ایجاد یادگیری در دانش‌پذیر، بین آموزگار و یک یا چند دانش‌آموز به صورت کنش‌متقابل، یا رابطه دوجانبه انجام می‌شود. منظور از کنش‌متقابل، مبادله گفتار یا اعمال بین آموزگار و دانش‌آموزان است که به جریان آموزش و یادگیری جهت می‌دهد. لذا، هدف از آموزش، کمک به ایجاد یادگیری در دانش‌آموزان است. اما یادگیری، موضوع مشخص و واحدی نیست، بلکه تقریبا همه فعالیت‌هایی که ما در طول زندگی انجام می‌دهیم از «تجارب یادگیری» سرچشمه می‌گیرد. مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده، علاقه‌مندی یا بی‌علاقگی دانش‌پذیر نسبت به درس‌ها و تکالیف مختلف یادگیری و تجارب موفقیت‌آمیز یا شکست او در یادگیری درس‌های مختلف است. یعنی اگر دانش‌پذیر طی سال‌های یادگیری موضوعی، همواره تجارب موفقیت‌آمیزی کسب کند، به تدریج بر علاقه او نسبت به یادگیری در دروس مختلف و کل محیط آموزشی افزوده می‌شود و در نتیجه مفهوم مثبتی از خود در او تشکیل می‌شود؛ اما اگر این تجارب غالبا با شکست توأم باشند، اندک‌اندک در یادگیرنده، بی‌علاقگی و بی‌میلی نسبت به دروس و محیط آموزشی ایجاد می‌شود و سرانجام ممکن است به مفهومی منفی از خود و توانایی‌های خود در او بینجامد. بنابراین، بهترین راه جلوگیری از بی‌میلی و بی‌علاقگی در یادگیرنده، افزایش سطح علاقه و نگرش مثبت او نسبت به یادگیری و فراهم کردن امکانات کسب توفیق در یادگیرنده است.

> **وقتی نتیجه مطلوب از نظر آنان حاصل نشد، کار به تنبیه و توبیخ می‌رسد: از فلک کردن و پس گردنی زدن به کودکان دیروز گرفته تا خودکار بین انگشتان گذاشتن و خط کش در میان آوردن و... در برخی مراکز تعلیم و تربیت امروز**

> **مولانا تنبیه را یکی از روش‌های موثر تربیت دانسته و حتی تنبیه بدنی را نیز جایز می‌شمارد و در مقام جواز تنبیه بدنی این نکته را ذکر کرده است که معلم، امین و نایب‌حق است و هرگز به‌منظور انتقامجویی و نفع شخصی، شاگرد را تنبیه نمی‌کند**

با توجه به توضیحات بالا مشکل کمبود انگیزه یادگیری دانش‌پذیر یا کمبود علاقه او نسبت به یادگیری مطالب تازه، ناشی از شکست‌های پی‌درپی در آموزه‌های مشابه درس جدید است. بنابراین بهترین راه رفع این مشکل ارتقای کیفیت آموزشی است. این اقدام سبب افزایش یادگیری و کسب موفقیت از سوی دانش‌پذیر خواهد شد و درنهایت یادگیرنده، به‌تدریج به تصویری مثبت‌تر از توانایی‌های خود نسبت به یادگیری دست می‌یابد.

حال این موضوع را مقایسه کنید با شرایط مکتبخانه‌های قرن‌ها پیش یا برخی مدرسه‌های امروزی که بدون درنظر گرفتن هزار نکته باریک‌تر ز مو و بدون شناخت از روش‌های تقویت انگیزه فردی و نیز بدون داشتن دانشی از میزان توانایی ذهنی کودکان، درسی واحد را به شکلی یکسان به آنان آموزش می‌دهند و انتظار نتیجه‌ای مثبت را می‌کشند! و وقتی نتیجه مطلوب از نظر آنان حاصل نشد، کار به تنبیه و توبیخ می‌رسد: از فلک کردن و پس گردنی زدن به کودکان دیروز گرفته تا خودکار بین انگشتان گذاشتن و خط کش درمیان آوردن و... در برخی مراکز تعلیم و تربیت امروز. برای روشن‌تر شدن موضوع باید تعریفی از تشویق و تنبیه به دست دهیم. روانشناسی امروز تشویق را ارایه یک پیامد خوشایند به دنبال یک رفتار مطلوب، جهت افزایش دادن احتمال وقوع آن رفتار تعریف کرده است. برای مثال لبخند زدن معلم بعد از نوشتن کلمات صحیح توسط دانش‌آموزان، نوعی تشویق است. وظیفه آموزگار این است که رفتارهای مطلوب را از رفتارهای نامطلوب تفکیک و تلاش کند که رفتار مطلوب دانش‌پذیر را در آنها تقویت و نگهداری کند. مهم‌ترین عامل نگهداشت رفتار یاد گرفته شده، «تقویت» بلافاصله بعد از مشاهده رفتار مطلوب است. اما در سوی دیگر، تنبیه قرار دارد که از قضا در فرهنگ آموزشی ما یکه‌تاز میدان است! تنبیه عبارت است از ارایه یک پیامد ناخوشایند به دنبال یک رفتار نامطلوب، جهت کاهش دادن احتمال وقوع آن رفتار. مثلا سیلی زدن معلم بعد از نوشتن کلمات اشتباه توسط دانش‌آموز، نوعی از تنبیه است.

تنبیه، خشن‌ترین و نامطلوب‌ترین روش تغییر رفتار است. هرچند که مشاهدات روزانه و شواهد تجربی نشان داده‌اند که تنبیه در کاهش دادن رفتار نامطلوب به‌طور موقت موثر است، اما باید توجه داشت که تنبیه باعث از بین رفتن رفتار تنبیه‌شده نمی‌شود و تنها تاثیری که دارد این است که رفتار نامطلوب را موقتا پنهان می‌کند. به این صورت که رفتار تنبیه‌شده، پس از تنبیه، همچنان در مجموعه رفتار فرد باقی می‌ماند و تا زمانی که عامل تنبیه‌کننده حاضر و ناظر است، مخفی باقی می‌ماند، ولی به مجرد این که عامل تنبیه‌کننده تضعیف شود و از میان برود، آن رفتار مجددا ظاهر می‌شود. برای مثال، کودکی که به علت زدن حرف زشت از پدر کتک می‌خورد، می‌آموزد که در حضور او حرف زشت نزند، اما هیچ تضمینی وجود ندارد که در غیاب پدر، مثلا در حضور مادر یا افراد دیگر، این کار را انجام ندهد. مسائل دیگری که به دنباله تنبیه ایجاد می‌شود را می‌توان به‌طور خلاصه شامل نفرت تنبیه شونده از تنبیه‌کننده دانست، حتی اگر تنبیه شونده اعتقاد داشته باشد که تنبیه به خیر و صلاح اوست. مسری‌بودن تنبیه نیز عاملی است که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذر کرد، یعنی فردی که قربانی تنبیه دیگری بوده است، بعدها خود رفتار تنبیه‌کننده را تقلید کرده و به این شکل خشونت‌ورزی از فردی به فرد دیگر سرایت کرده است. یکی از مشهورترین روانشناسان که درباره آثار تنبیه تحقیق کرده، اسکینر است. اسکینر با جدیت بیشتری، استفاده از تنبیه را به‌طور کلی خطرناک و نامطلوب و بی‌تأثیر می‌شمارد و دلایل زیر را برای اثبات این موضوع ذکر می‌کند:

- تنبیه آثار جانبی نامطلوبی به بار می‌آورد: مانند ترس تعمیم‌یافته.
- تنبیه به ارگانیسم نشان می‌دهد، چه کار نکند، نه این که چه کار بکند.
- تنبیه صدمه‌زدن به دیگران را توجیه می‌کند.
- فرد مورد تنبیه قرار گرفته اگر در موقعیت مشابه قرار گیرد و تنبیهی نباشد، ممکن است وادار به انجام همان کار شود.
- نسبت به عامل تنبیه‌کننده و دیگران پرخاشگری ایجاد می‌کند.
- تنبیه اغلب یک پاسخ نامطلوب را جانشین پاسخ نامطلوب دیگر می‌سازد، مانند گریه به‌جای بی‌انضباطی. از این‌رو در روش‌های تربیت جدید، از سازوکارهای ملایم‌تری برای کاهش احتمال تکرار رفتار نامطلوب استفاده می‌شود، ازجمله:

۱- بی‌توجهی نسبت به رفتار دانش‌پذیر. مثلا معلمی که متوجه می‌شود توجه بیش از حد او منجر به لوس‌شدن دانش‌آموز شده، توجه خود را از او منحرف کرده و بدین طریق رفتار نامطلوب را در او خاموش می‌کند.

۲- محروم‌کردن فردی که رفتار نامطلوبی انجام داده، برای مدت زمانی محدود. مثلا معلم ورزشی که یکی از بازیکنان را به سبب انجام عمل خلاف مقررات بازی در زمین بازی اخراج می‌کند و مانع بازی او می‌شود.

۳- جبران کردن، یعنی وقتی که فرد مرتکب عمل خلافی شد از او می‌خواهد تا برای جبران عمل خلاف خود به اصلاح آن بپردازد. برای مثال معلم دانش‌آموزی را که خرده کاغذ و خرده تراش مداد در کف کلاس ریخته است را وادار می‌کند تا علاوه بر جمع کردن آنها تمام کف کلاس را جارو بکشد.